

امکان‌سنجی اداره شورایی نهادهای حکومت اسلامی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۰۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۷/۰۶ سید مجتبی عزیزی *

سید محمد میرلوحی **

چکیده

حکومت اسلامی، حکومتی است که ساختارها و نهادهای آن بر اساس آموزه‌های اسلام، تشکیل و اداره شود. در خصوص اداره نهادهای حکومت اسلامی، برخی با تکیه بر آیات و روایات امرکننده به مشورت، قائل به جواز یا حتی لزوم اداره شورایی برخی از این نهادها هستند. مقاله حاضر با روش توصیفی - تحلیلی در پی پاسخ به این پرسش اصلی است که آیا امکان اداره شورایی نهادهای حکومت اسلامی وجود دارد یا خیر. در همین راستا، پس از ذکر دو دسته ادله، یعنی ادله ممنوعیت اداره شورایی نهادهای مذکور و ادله لزوم مراجعه به مشورت در اداره امور، به این جمع‌بندی خواهد رسید که اولاً مشورت رئیس یا مدیر در تمامی امور، واجب نیست و آنچه از نظر اسلامی حرام محسوب می‌شود، ترک کامل مشورت و گرفتار شدن در دام استبداد به‌رأی است و ثانیاً وجود مدیریت شورایی در نهادهای اجرایی، جایز نیست. نتیجه دیگر اینکه قلمروی مراجعه حاکم به مشورت، محدوده خاصی است و تمامی امور را در بر نمی‌گیرد. مشورت در نظام جمهوری اسلامی ایران که در قالب شوراهای مختلف نهادینه شده نیز در پایان، مورد مطالعه قرار گرفته و این نتیجه حاصل شده که نهادهای مذکور را نمی‌توان نوعی مدیریت شورایی قلمداد کرد.

واژگان کلیدی: شورا، ولایت شورایی، اداره شورایی، حکومت اسلامی، نهادهای حکومت

*. استادیار دانشکده معارف اسلامی و علوم سیاسی دانشگاه امام صادق (ع)، (seyedmojtabaazizi@gmail.com)

** . دانشجوی دکترای حقوق عمومی دانشگاه شیراز، (نویسنده مسئول) (s.m.mirlahy@gmail.com)

مقدمه

بر حکومتی می‌توان وصف «اسلامی» را بار کرد، که هنجارها، نهادها و ساختارهای آن نظام حکومتی بر اساس مبانی و دستورهای شریعت اسلام، شکل گیرد و اداره شود. اسلام که شریعتی جامع و جاودانه پیش روی بشریت قرار داده، از مسئله نحوه اداره نهادهای حکومتی - که از اهم مسائل مبتلا به جوامع بشری به‌شمار می‌رود - غفلت نکرده و در این زمینه نیز ابراز نظر کرده است.

از جمله مسائل مهم در این زمینه، جایگاه مسئله شورا و مشورت از نظر اسلام و نقش آن در اداره حکومت دینی است که در این خصوص، نظریات متفاوت و حتی ضد و نقیضی از سوی اندیشمندان با رویکردهای مختلف ارائه شده است. یکی از این نظریات، نظریه ولایت شورایی است. نظریه ولایت شورایی، اذعان می‌دارد که اگر بیش از یک فقیه جامع‌الشرایط برای تصدی منصب رهبری وجود داشته باشد، اعمال ولایت بر عهده شورایی از فقها خواهد بود که کشور را به اتفاق یا به اکثریت آرا اداره کنند. ایشان این‌گونه استدلال می‌کنند که ولایت از سوی شارع مقدس برای تمامی این فقها جعل شده و هیچ‌یک نمی‌تواند دیگری را کنار بزند. مردم نیز باید بر مبنای لزوم تبعیت از قول احسن، نظر خارج‌شده از این شورا - که اجماعی یا با نصاب اکثریت است - را اجرا کنند (حسینی شیرازی، ۱۳۸۵: ۳۲۷). در خصوص سایر مناصب اجرایی در حکومت اسلامی نیز می‌توان وجود چنین شورایی را فرض کرد و آن را مدیریت یا ریاست شورایی نامید. مدیریت شورایی که در مقابل مدیریت فردی قرار می‌گیرد، بدین معناست که شورایی متشکل از چند نفر، مدیریت اجرایی یک مجموعه را بر عهده بگیرند و تصمیمات مقتضی به‌صورت جمعی و پس از مشورت اعضای شورا با یکدیگر اتخاذ شود (کعبی، ۱۳۹۴: ۱۹۲).

بحث مستقل در زمینه امکان‌سنجی رهبری شورایی در حکومت اسلامی، در دو مقاله^۱ صورت گرفته که غالباً حول طرح نظریه ولایت شورایی، نقد این نظریه و مباحثی که در بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۶۸ در ردّ این نظریه و کنار گذاشتن مدیریت شورایی از مناصب حکومتی مطرح شده، سخن رانده‌اند و متعرض برخی روایات که می‌تواند در این زمینه مورد استناد قرار گیرد، نشده و به بررسی دقیق آنها نپرداخته‌اند. به علاوه اینکه فقط در زمینه ولایت شورایی در نهاد رهبری نظام بحث کرده و متعرض امکان اداره شورایی سایر نهادهای حکومت اسلامی نشده‌اند.

مقاله حاضر با هدف اثبات ممنوعیت مدیریت شورایی در نهادهای اجرایی حکومت اسلامی، با بهره‌گیری از روش تحقیق توصیفی - تحلیلی و روش کتابخانه‌ای در گردآوری اطلاعات، در سه مبحث سامان یافته است. در بند اول، ادله ممنوعیت ولایت (ریاست/مدیریت) شورایی بررسی می‌شود. در بند دوم، ادله لزوم مراجعه به مشورت در تمشیت امور حکومت ذکر می‌گردد. بند سوم نیز در مقام جمع میان این دو دسته ادله و ارائه یک جمع‌بندی خواهد بود.

۱. ادله ممنوعیت اداره شورایی

در زمینه عدم جواز اداره شورایی نهادهای مدیریتی حکومت اسلامی، به چند قسم از روایات می‌توان استناد کرد که در این مبحث مورد بررسی قرار گرفته است.

۱.۱. منع وجود دو یا چند امام در زمان واحد

روایات موجود در زمینه جایز نبودن وجود دو یا چند امام در زمان واحد را

می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱. اصلانی، فیروز و علی‌اصغر فرج‌پور اصل مرندی و ولی‌الله حیدرنازاد، (۱۳۹۵)، «ولایت شورایی از منظر فقه امامیه و حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران»، دانش حقوق عمومی، سال پنجم، شماره ۵۹، ص ۶۶-۷۳؛ آزاد، رضا و سید مجتبی عزیزی، (۱۳۹۴)، «بررسی مبانی فقهی - حقوقی شورای رهبری»، مطالعات انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، سال اول، شماره ۱، ص ۹۳-۱۱۲.

دسته اول، روایاتی با عباراتی تقریباً مشابه و این مضمون است که امر امامت در دو نفر در زمان واحد، جمع نمی‌شود. این روایات، بیانگر این نکته هستند که حتی اگر دو امام معصوم (ع) در یک زمان واحد در قید حیات باشند، یکی از آن دو، مأموم دیگری محسوب می‌شود و باید تا سپری شدن دوره امامت وی، ساکت باشد و در جایگاه امام و رهبر مسلمین، سخنی نگوید.^۱ در خصوص امام زمان (ع) نیز روایتی مشابه وارد شده است با این مضمون که هنگامی امر امامت، متوجه آن حضرت می‌شود که زمان امامت پدر بزرگوار ایشان سپری گردد^۲ (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۱، ص ۲۰۴).

روایت دیگری که شاید دلالتی بر مدعای این قسمت داشته باشد و می‌توان آن را در همین دسته نخست جای داد، روایتی مبنی بر این است که اطاعت در عصر امامت هر امام معصوم (ع) تنها از همان یک امام واجب است، اما مودّت داشتن نسبت به حضرات معصومین (ع) مربوط به تمامی ایشان است^۳ (همان: ۳۵۷).

۱. در این معنا، روایات بسیاری با واژه‌های مشابه در دست است که به دلیل اهمیت، به چند مورد از آنها اشاره می‌شود: «لَا يَمْضِي الْإِمَامُ حَتَّى يُفْضِيَ عِلْمَهُ إِلَى مَنْ اتَّخَبَهُ اللَّهُ وَ لَكِنْ يَكُونُ صَامِتاً مَعَهُ فَإِذَا مَضَى وَلِيَ الْعِلْمَ نَطَقَ بِهِ مَنْ بَعْدَهُ» (صفار، ۱۴۱۴ق: ج ۱، ص ۴۶۶). «فَقُلْنَا لَهُ تَكُونُ الْأَرْضُ وَ فِيهَا إِمَامَانِ؟ قَالَ لَا إِلَّا إِمَامٌ صَامِتٌ لَا يَتَكَلَّمُ وَ يَتَكَلَّمُ الَّذِي قَبْلَهُ» (همان: ص ۴۸۶). «لَا تَبْقَى الْأَرْضُ يَوْماً بغير إِمَامٍ مِنَّا تَفْرَغُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ قُلْتُ يَكُونُ إِمَامَانِ قَالَ لَا إِلَّا وَ أَحَدُهُمَا صَامِتٌ لَا يَتَكَلَّمُ حَتَّى يَمْضِيَ الْأَوَّلُ» (همان: ص ۵۱۱). «قُلْتُ فَهَلْ يَكُونُ إِمَامَانِ فِي وَقتٍ وَاحِدٍ قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ أَحَدُهُمَا صَامِتاً مَأْمُوماً لِصَاحِبِهِ وَ الْأُخَرُ نَاطِقاً إِمَاماً لِصَاحِبِهِ فَأَمَّا أَنْ يَكُونَا إِمَامَيْنِ نَاطِقَيْنِ فِي وَقتٍ وَاحِدٍ» (ابن بابویه، ۱۳۹۵ق: ج ۲، ص ۴۱۷).

۲. «... مَنسُوباً إِلَى الْعَاقِبِ وَ الْعِلْمِ وَ الْفَضْلِ عِنْدَ انْتِهَائِهِ مُسْتَدّاً إِلَيْهِ أَمْرٌ وَ إِلَهُ صَامِتاً عَنِ الْمُنْطِقِ فِي حَيَاتِهِ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ إِلَهُهِ إِلَى أَنْ انْتَهَتْ بِهِ مَقَادِيرُ اللَّهِ إِلَى مَشِيبَتِهِ وَ جَاءَتْ الْإِرَادَةُ مِنَ اللَّهِ فِيهِ إِلَى مَحَبَّتِهِ وَ بَلَغَ مُنْتَهَى مُدَّةِ إِلَهُهِ عَ فَمَضَى وَ صَارَ أَمْرُ اللَّهِ إِلَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ قَلْدَةُ دِينِهِ وَ جَعَلَهُ الْحُجَّةَ عَلَى عِبَادِهِ وَ قِيَمَهُ فِي بِلَادِهِ وَ...».

۳. «الطَّاعَةُ لِوَاحِدٍ مِنَّا وَ الْمَوَدَّةُ لِلْجَمِيعِ».

روایت دیگری که در همین دسته جای می‌گیرد، حدیثی است که ذیل آیه ۴۵ سوره مبارکه حج^۱ وارد شده است. طبق این روایت، امام صادق (ع) فرموده‌اند که منظور از چاه معطل‌مانده، امام صامت و منظور از کاخ محکم، امام ناطق است^۲ (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۲۵، ص ۱۰۷).

دسته دوم، روایاتی است که دلالت دارد فقط یک رئیس می‌تواند بر مردم حاکم باشد و ریاست چند نفر موجب هلاکت و نابودی خواهد بود.^۳ روایت مذکور، بیانگر این معناست که تمامی مسلمانان در حکم یک رأس واحد هستند و فقط یک رئیس و فرمانده واحد باید بر آنان ریاست کند (همان: ج ۶۹، ص ۲۱۵).

دلیل کلی که می‌توان بر مبنای روایت برای ممنوعیت ولایت شورایی اقامه کرد، این است که شراکت در مُلک، منجر به اضطراب خواهد شد^۴ (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق: ص ۱۰۷). اضطراب به معنای عدم ثبات، تزلزل، اختلال و آشفتگی است (دهخدا، ۱۳۸۵: ج ۱، ذیل اضطراب). در اینجا نیز می‌تواند به معنای بی‌نظمی و بروز اختلاف در رأی و نزاع در عمل باشد. شراکت در ملک، بدین دلیل به اضطراب خواهد انجامید که در مقام عمل، تقریباً ممکن نیست دو یا چند حاکم در تمامی مسائل با یکدیگر هم‌نظر باشند و همین اختلاف نظر، در نهایت موجب بروز نزاع و جدال میان آنان، و کشیده شدن این اختلافات به صحنه جامعه و بروز فتنه و بحران‌های اجتماعی خواهد شد. برخی نیز با

۱. «فَكَأَيُّنَ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَ بُنِيَ مُعْطَلَةٌ وَ قَصْرٌ مَشِيدٌ».

۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ بُنِيَ مُعْطَلَةٌ وَ قَصْرٌ مَشِيدٌ فَقَالَ الْبُزْزُ الْمُعْطَلَةُ الْإِمَامُ الصَّامِتُ وَ الْقَصْرُ الْمَشِيدُ الْإِمَامُ النَّاطِقُ».

۳. «إِنَّمَا لِلْمُسْلِمِينَ رَأْسٌ وَاحِدٌ إِيَّاكُمْ وَ الرَّجَالُ فَإِنَّ الرَّجَالَ مَهْلَكَةٌ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۶۹، ص ۲۱۴). همچنین: «مَا لَكُمْ وَ لِلرَّئِيسَاتِ إِنَّمَا لِلْمُسْلِمِينَ رَأْسٌ وَاحِدٌ» (نوری، ۱۴۰۸ق: ج ۱۱، ص ۳۸۱).

۴. «الشَّرَكَةُ فِي الْمَلِكِ تَوْدِي إِلَى الْإِضْطِرَابِ».

تشبیه شراکت در ریاست، به شراکت در زوجه، خواسته‌اند نامطلوب بودن آن را ملموس‌تر بیان کنند (ابن‌حیون مغربی، ۱۴۰۹ق: ج ۲، ص ۸۹).

مبنا و فلسفه ممنوعیت ریاست شورایی در روایتی از امام رضا (ع) بیان شده است. در این روایت، سه دلیل برای این امر ذکر شده که عبارتند از: ۱. هنگامی که یک نفر امام باشد، فعل و تدبیر این یک فرد، واحد خواهد بود، اما دو نفر، فعل و تدبیرشان متفق نخواهد بود؛ زیرا هیچ دو نفری یافت نمی‌شوند که از نظر گرایش و اراده مختلف نباشند. پس هنگامی که دو نفر امام که هر دو واجب‌الاطاعه باشند، در مقام امامت قرار گیرند و گرایش‌ها و اراده‌هایشان با یکدیگر متفاوت باشد، نمی‌توان قائل شد که اطاعت از یکی از آن دو اولویت دارد بر دیگری. بنابراین نتیجه چنین وضعیتی، وقوع اختلاف میان مردم و مشاجره و فساد خواهد بود و هر کس که فرمانبردار یکی از آن دو باشد، طبیعتاً متخطی از دیگری خواهد بود و بدین‌صورت، گناه تخلف از امام واجب‌الاطاعه به‌صورت یک گناه عمومی در خواهد آمد و در پی آن، راهی برای حفظ ایمان و اطاعت الهی وجود نخواهد داشت و این بدین معناست که شارع مقدس به جای اینکه اختلاف را بردارد (حل کند)، آن را ایجاد کرده و چنین امری با حکمت او منافات دارد. ۲. در صورت وجود دو امام (پیشوا) در یک زمان، هر کدام از دو طرف دعوا در یک نزاع ممکن است به امامی غیر از امامی که دیگری به وی مراجعه کرده، رجوع کنند و در پی آن، ممکن است هر یک از دو امام، حکمی بر خلاف حکم امام دیگر صادر کند و بدین ترتیب، حقوق و احکام و حدود، تباه خواهد شد. ۳. در صورت وجود دو ولی در یک زمان، هیچ‌یک از آن دو نسبت به دیگری در صدور حکم و امر و نهی، اولویت نخواهد داشت. هنگامی که برای یکی، سکوت جایز باشد، بر دیگری نیز جایز خواهد بود. وقتی هر دو در مقابل مردم سکوت کنند و به سؤالات

آنان پاسخ ندادند، حقوق و احکام، تباه و حدود تعطیل خواهد شد و مردم به منزله مردمی خواهند بود که امام ندارند (ابن بابویه، ۱۳۸۵ق: ج ۱، ص ۲۵۴).

۱.۲. رئیس قرار ندادن دو نفر توسط معصومین (ع) در زمان واحد

در سیره حکومتی پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) مشاهده می‌شود که هیچ‌گاه دو نفر را به صورت هم‌زمان، رئیس و فرمانده برای یک امر قرار نمی‌دادند. رسول اکرم (ص) در ماجرای گسیل داشتن لشکر اسلام برای نبرد موته، سه فرد را یکی پس از دیگری فرماندهی دادند و چنین نبود که به صورت هم‌زمان، فرماندهی جنگ را به آنان بسپارند؛ بدین صورت که ابتدا، جعفر بن ابی طالب را فرمانده قرار دادند و فرمودند: «اگر او کشته شد، زید بن حارثه به فرماندهی برسد و اگر او کشته شد، عبدالله بن رواحه». سپس فرمودند: «اگر عبدالله نیز کشته شد، مسلمانان یک نفر را به عنوان فرمانده برای خود برگزینند».^۱

در خصوص سیره امیرالمؤمنین (ع) نیز باید اظهار داشت گزارش نشده که آن حضرت در هیچ‌یک از جنگ‌ها دو نفر را به عنوان فرمانده تعیین فرموده باشد. خلاف این مسئله را در سیره حضرت (ع) مشاهده می‌کنیم که هنگامی که لازم بود - به جهت ضرورتی - دو گروه را جدای از یکدیگر به منطقه‌ای ارسال فرماید، برای آن دو گروه، دو فرمانده جداگانه (یعنی هر گروه، یک فرمانده) تعیین می‌فرمود؛ اما تأکید داشت که پس از رفع ضرورت، تبدیل به یک گروه شوند و یک فرمانده بر آنان

۱. این جریان با عبارت‌های مشابهی نقل شده است: «رَسُولُ اللَّهِ ص جِئَ إِلَى مُؤْتَةٍ أَمَرَ عَلَيْهِمْ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ قَالَ إِنَّ هَٰذَا جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَرِيبُ بْنُ حَارِثَةَ فَإِنَّ هَٰذَا زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ» (هلالی، ۱۴۰۵ق: ج ۲ف ص ۸۴۴). «كَانَ اللَّوَاءُ يُؤَمِّدُ مَعَ زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ، فَقَاتَلَ بِهِ حَتَّى شَاطَفَ فِي رِمَاحِ الْقَوْمِ، ثُمَّ أَخَذَهُ جَعْفَرٌ ... ثُمَّ أَخَذَ اللَّوَاءَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ، فَأَعْطَى الْمُسْلِمُونَ اللَّوَاءَ بَعْدَهُمْ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ» (طوسی، ۱۴۱۴ق: ۱۴۱). «بَعَثَ جَيْشًا عَظِيمًا وَأَمَرَ عَلَى الْجَيْشِ زَيْدَ بْنَ حَارِثَةَ ثُمَّ قَالَ فَإِنْ أَصِيبَ زَيْدُ فَجَعْفَرُ فَإِنْ أَصِيبَ جَعْفَرُ فَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ فَإِنْ أَصِيبَ فَلْيَرْتَضِ الْمُسْلِمُونَ وَاحِدًا فَلْيَجْعَلُوهُ عَلَيْهِمْ» (طبرسی، ۱۳۹۰ق: ۱۰۲).

حکم براند و فرماندهی فرمانده دیگر لغو شود و همانند سایر اعضای گروه، تحت امر همان یک فرمانده قرار گیرد (عاملی، ۱۳۸۹: ج ۳۸، ص ۲۹). این رفتار حضرت، با هدف احتراز از این بود که مبدا شبهه تشریک در امر ریاست به وجود بیاید.

برای نمونه، در ماجرای تعیین فرمانده برای مقدمه سپاه در نبرد صفین، امیرالمؤمنین (ع) زیادبن نصر را بر گروهی از مقدمه و شریح‌بن هانی را فرمانده گروه دیگری از مقدمه قرار داد. پس از اعزام دو فرد مذکور، آن دو در خصوص فرماندهی به اختلاف نظر برخوردند و با یکدیگر کنار نیامدند. به حضرت امیر (ع) نامه نوشتند و کسب تکلیف کردند. حضرت در پاسخ فرمودند که زیادبن نصر، فرمانده کل مقدمه سپاه و شریح‌بن هانی، فرمانده بخشی از سپاه مذکور است؛ لذا در صورتی که آن سپاه به صورت یک گروه واحد درآمد، زیاد باید به عنوان رئیس و فرمانده، حکم براند و اگر دو دسته بودید، همان فرمانده‌ای که برای هر دسته تعیین شده است^۱ (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۳۲، ص ۴۱۰). در نتیجه ملاحظه می‌شود که حتی هنگامی که امکان دارد دو نفر رئیس قرار بگیرند، معصوم (ع) مشخص می‌فرماید که کدام یک رئیس دیگری است و کدام یک باید تابع امر او باشد.

نکته قابل توجه اینکه هنگامی که بین این دو فرمانده که هر کدام بر دسته‌ای از سپاه امارت داده شده بودند و فقط در نزدیکی یکدیگر قرار گرفته بودند، اختلاف پیش بیاید، پس به طریق اولی برای دو فرمانده‌ای که به صورت کامل و در تمامی امور، به صورت مشارکتی و شورایی بر جایی امیر و حاکم شوند، امکان بروز اختلاف بسیار بیشتر خواهد بود (عاملی، ۱۳۸۹: ج ۳۸، ص ۲۹).

۱. «فَإِنِّي وَلِيُّتُ زِيَادَ بْنِ النَّضْرِ مُقَدَّمَتِي وَ أَمْرُتُهُ عَلَيْهَا وَ شَرِيحُ عَلَى طَائِفَةٍ مِنْهَا أَمِيرٌ فَإِنْ جَمَعَكُمَا بَأْسُ فَرِيَادٍ عَلَى النَّاسِ كُلِّهِمْ وَ إِنْ افْتَرَقْتُمَا فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْكُمَا أَمِيرٌ عَلَى الطَّائِفَةِ الَّتِي وَلَّيْتُهُ عَلَيْهَا».

ماجرایی شبیه به این قضیه در زمان پیامبر اکرم (ص) اتفاق افتاد؛ هنگامی که آن حضرت، امیرالمؤمنین (ع) و خالد را به عنوان فرمانده با دو گروه مختلف از دو راه متفاوت ارسال فرمود و می دانست که در نهایت به هم می رسند و تبدیل به یک گروه می شوند و فرماندهی کل را در هنگام اجتماع دو گروه و یکی شدن آنها، منحصرأ بر عهده حضرت علی (ع) قرار داد. البته در آنجا هم خالد زبان به شکایت نزد حضرت رسول (ص) گشود و کینه و حسد خود را آشکار ساخت (عاملی، ۱۳۸۹: ج ۳۸، ص ۳۰).

۱.۳. سیره عملی معصومین (ع) در نفی اداره شورایی

حضرات معصومین (ع) که موقعیت تشکیل حکومت و به دست گرفتن رهبری حکومت اسلامی را داشتند - یعنی پیامبر اکرم (ص)، امیرالمؤمنین (ع) و امام حسن (ع) - هیچ گاه حکومت را به صورت شورایی اداره نفرمودند و حتی به صراحت با مدیریت شورایی به مخالفت برخاسته اند. هرچند صرف عدم فعل معصوم (ع) دلالت بر حرمت یک موضوع ندارد، لکن قرائن موجود در سیره ایشان، نشان از آن دارد که مسئله، صرف عدم فعل معصوم نیست، بلکه پرهیز هدفمند و عامدانه ایشان از انجام یک کار است که می توان قائل شد بر حرمت دلالت دارد.

برای نمونه، هنگامی که طلحه و زبیر پس از کشته شدن خلیفه سوم، شرط بیعت خود با حضرت علی (ع) را شرکت داشتن آنان در امر رهبری قرار دادند و آن را به عنوان شرط بیعت خود عنوان کردند، امام (ع) ضمن رد درخواست آنان مبنی بر شراکت در خلافت، فرمود که آنان می توانند در همراهی و یاری رساندن به آن حضرت در صورت نیاز و در سختی ها مشارکت داشته باشند^۱ (شریف الرضی،

۱. «وَقَالَ ع وَ قَدْ قَالَ لَهُ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ تُبَايَعُكَ عَلِيٌّ أَنَا شُرَكَاءُكَ فِي هَذَا الْأَمْرِ - [فَقَالَ] لَا وَ لِكُنْكُمْ شَرِيكًا فِي الْقُوَّةِ وَ الْإِسْتِعَانَةِ وَ عَوْنًا عَلَى الْعُجْزِ وَ الْأَوْدِ».

۱۴۱۴ق: ۵۰۵). این روایت نیز نشانگر این نکته است که صحیح نیست که امر مردم را دو رهبر، تدبیر کنند؛ چراکه دو شمشیر در یک نیام (غلاف) جای نمی‌گیرد (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق: ج ۱۹، ص ۲۲). همچنین می‌توان دلیل این فرمایش امام (ع) را این نکته دانست که ریاست امت، اساساً شراکت‌بردار نیست؛ زیرا حکم امام، فصل الخطاب و نظر نهایی برای پایان دادن به اختلاف نظرهاست و اگر دیگری در امامت با وی شریک شود، اختلاف نظرها به پایان نخواهد رسید و ممکن خواهد بود دو امام شریک با یکدیگر اختلاف پیدا کنند و در نتیجه، نظر پایان‌دهنده و تعیین‌کننده‌ای وجود نداشته باشد (هاشمی خویی، ۱۴۰۰ق: ج ۲۱، ص ۲۷۳).

البته نباید تفکیک مسئولیت‌ها - که می‌توان آن را نوعی تفکیک قوا دانست - در حکومت را با اداره شورایی حکومت خلط کرد. در سیره حکومتی حضرات معصومین (ع) این امر مشاهده می‌شود. برای نمونه، گزارش شده که حضرت علی (ع) در اداره کوفه، برای منصب‌های مختلف، اشخاصی را نصب فرمود و تمامی شئون حکومت را به تنهایی بر عهده نگرفت. برای اداره برخی مناطق که از نظر موقعیت جغرافیایی، جمعیت و شرایط سیاسی و اجتماعی خاص و حساس بودند، یا اینکه شخص واحدی را بر آن دیار امارت می‌داد تا هم‌او، افرادی را برای مناصب حکومتی منصوب کند یا اینکه شخصی را فرماندار آن خطه می‌فرمود و افراد دیگری را طی احکامی جداگانه بر برخی مناصب حکومتی آن منطقه به‌عنوان امیر نصب می‌فرمود (عزیزی و قطبی، ۱۳۹۱: ۲۲).

استناد به روایاتی که تاکنون در این نوشتار ذکر شده و در ظاهر به نظر می‌رسد که بسیاری از آنها در خصوص ممنوعیت وجود دو امام معصوم به‌عنوان متصدی امر حکومت باشد، برای غیر ائمه معصومین (ع) را می‌توان از دو جهت موجه دانست:

۱. قیاس اولویت: وقتی برای دو معصوم (ع) که خصیصه عصمت مانع از تعدی و

سوءاستفاده و اختلاف نظر ایشان است (خمینی، ۱۳۸۹: ج ۱۸، ص ۱۱۴)، امامت جامعه در زمان واحد جایز نباشد، به طریق اولی برای دو یا چند غیرمعصوم که هوای نفس در ایشان راه دارد، رهبری جمعی جایز نخواهد بود. ۲. الغای خصوصیت از موضوع این روایات که امام معصوم (ع) است و سرایت دادن حکم آن به غیر معصوم.

۱.۴. ممنوعیت شریک قائل شدن برای امیرالمؤمنین (ع)

دلیل دیگری که ممکن است در جهت ممنوعیت ولایت شورایی مورد استناد قرار گیرد، روایاتی است که ذیل آیه ۶۵ سوره مبارکه زمر^۱ وارد شده است. آیه شریفه، دلالت بر این معنا دارد که اگر پیامبر اکرم (ص) شرک بورزد، عمل آن حضرت نابود خواهد شد و از زیان کاران خواهد بود. منظور از شرک ورزیدن در این آیه با عنایت به روایات، شریک قائل شدن برای حضرت علی (ع) در ولایت و قرار دادن شخص دیگری در کنار آن حضرت به عنوان ولی بر مردم است (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۱، ص ۴۲۷). برخی مفسران نیز اعتقاد دارند گرچه خطاب آیه ظاهراً به پیامبر اکرم (ص) است، لیکن مراد از آن، مخاطب قرار دادن امت پیامبر (ص) و بر حذر داشتن آنان از شرک دادن فردی غیر از امیرالمؤمنین (ع) در امر خلافت است (قمی، ۱۴۰۴ق: ج ۲، ص ۲۵۱)؛ بدین وسیله که شریک قائل شدن در ولایت را به منزله شرک به خداوند، دانسته است (مجلسی، ۱۴۰۴ق: ج ۵، ص ۹۵).

در شأن نزول این آیه بیان شده که هنگامی که پیامبر اکرم (ص)، حضرت امیر (ع) را به عنوان امام منصوب فرمود، گروهی از قریش نزد آن حضرت (ص) آمدند و عرضه داشتند که مردم، به تازگی اسلام آورده‌اند و رضایت نمی‌دهند که نبوت در شخص شما و امامت در شخص پسرعموی شما باشد؛ پس اگر از شخص وی عدول کنی و امامت را به دیگری بسپاری، بهتر است. حضرت رسول (ص) فرمودند که من

۱. «لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَخْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ».

این کار را با نظر خود انجام نداده‌ام که در خصوص آن اختیار داشته باشم و خداوند متعال مرا به انجام این کار فرمان داده و آن را بر من واجب فرموده است. سپس آنان گفتند: اکنون که از ترس مخالفت با پروردگار خود، چنین اقدامی را انجام نمی‌دهی، پس فرد دیگری از میان قریش را به‌عنوان شریک وی قرار بده که مردم با وجود او آرامش یابند تا هم وظیفه شما انجام شده باشد و هم مردم با شما به مخالفت برخیزند. در این هنگام بود که آیه مذکور نازل شد و شریک قرار دادن فرد دیگری در جانشینی نبی مکرم اسلام (ص) در کنار حضرت علی (ع) را موجب نابود شدن عمل آن حضرت (ص) شمرده (علم‌الهدی، ۱۳۷۷ق: ۱۲۰).

با عنایت به سیاق و لسان روایات مذکور، به نظر می‌رسد روایاتی که ذیل این آیه بیان شده، اختصاص به ولایت امیرالمؤمنین (ع) دارد و نمی‌توان در جهت اثبات ممنوعیت ریاست شورایی در غیر امامت آن حضرت به آنها تمسک جست.

۲. ادله لزوم مشورت در اداره حکومت

مشورت از ریشه «شور» و در اصل، به‌معنای خارج کردن و بیرون آوردن است (مصطفوی، ۱۴۰۲ق: ج ۶، ص ۱۴۸). در اصطلاح نیز به‌معنای رأی زدن با هم (دهخدا، ۱۳۸۵: ج ۲، ذیل «مشورت») و استخراج (اخذ) رأی توسط مشورت‌کننده از کسی است که مورد مشورت قرار می‌گیرد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۴۷۰). در این بند، ادله لزوم مشورت توسط حاکمان اسلامی در امور حکومتی بیان می‌شود.

۲.۱. آیات قرآن کریم

در این زمینه، عمدتاً به دو آیه استناد می‌شود. نخستین آیه، آیه ۱۵۹ سوره مبارکه آل عمران^۱ است که به‌موجب آن، پیامبر اکرم (ص) امر به مشورت کردن در امر شده

۱. «فَمَا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ يَأْمُرْ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ».

است. آیه دوم، آیه ۳۸ سوره مبارکه شوری^۱ است که این آیه شریفه، یکی از ویژگی‌های مؤمنان را چنین ذکر فرموده که در کارهای خود، با یکدیگر مشورت می‌کنند.

منظور از واژه «امر» در نخستین آیه مورد اشاره، هرچند ممکن است در ظاهر مفهومی عام به نظر برسد و تمامی شئون فردی و اجتماعی از قبیل امور سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی را در بر بگیرد، اما متبادر و قدر متیقن آن، مسائل مربوط به حکومت و مدیریت جامعه است که از مهم‌ترین آنها مسئله جنگ و دفاع می‌باشد. این معنا را می‌توان از استعمال این واژه در سایر روایات، دریافت؛ روایاتی از قبیل این حدیث که پیامبر اکرم (ص) نقل شده: «قومی که ولایت امر خود را به یک زن بسپارد، هرگز رستگار نخواهد شد» (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۳۲، ص ۱۹۴)؛ عبارتی که امام حسن مجتبی (ع) در نامه به معاویه به کار برده: «مسلمانان مرا ولیّ امر قرار دادند» (همان: ج ۴۴، ص ۴۰) و سایر روایاتی که واژه امر در آنها به کار رفته است (منتظری، ۱۴۰۹ق: ج ۲، ص ۳۲).

با عنایت به اینکه در آیه نخست، خداوند متعال خطاب به پیامبر اکرم (ص) از فعل امر استفاده فرموده و آن حضرت را امر به مشورت کردن با مسلمانان فرموده است، برخی اعتقاد دارند از آنجا که امر، ظاهر در وجوب است، مشورت کردن نیز بر حضرت رسول (ص) وجوب دارد. همچنین معتقدند از آنجاکه ظاهر در تمامی احکام اسلام، عمومیت داشتن آنهاست، وجوبی که از این آیه شریفه استنباط می‌شود، در خصوص تمامی حاکمان، جاری است (شیرازی، ۱۳۸۷: ۳۸).

نظر دیگری در این زمینه وجود دارد که با تکیه بر شأن نزول آیه اظهار شده است؛ بدین صورت که پس از شکستی که مسلمانان در جنگ احد متحمل شدند،

۱. «... وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ ...».

برخی گمان کردند دلیل این شکست، اخذ نتیجه مشورت توسط پیامبر اکرم (ص) مبنی بر اردو زدن در خارج از شهر مدینه به جای جنگیدن داخل این شهر بوده و این اندیشه در خاطر بسیاری از مسلمانان نقش بست که در آینده پیامبر (ص) در انجام چنین اموری نباید با دیگران مشورت کند. قرآن کریم در آیه مذکور، در مقام پاسخ به این شبهه و زدودن این توهم از ذهن‌هاست؛ لذا به آن حضرت دستور می‌دهد که باز هم در انجام امور با آنان مشورت کن (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۳، ص ۱۴۳). بنابراین امری که متوجه حضرت رسول (ص) شده، از باب امر عقیب توهم حظر است که تنها می‌تواند دال بر اباحه (مباح بودن) مشورت داشته باشد و دلالتی بر وجوب آن بر پیامبر (ص) ندارد (گیلانی، ۱۳۷۸ق: ج ۱، ص ۹۰).

در جهت اثبات نظر اخیر مبنی بر عدم وجوب مشورت مذکور در آیه ۱۵۹ سوره مبارکه آل عمران، به دو دلیل دیگر نیز می‌توان تمسک جست. اول اینکه مشورت مذکور در آیه - با عنایت به سایر دستورهایی که در این آیه به پیامبر (ص) داده شده - به نوعی، تکریم مسلمانان توسط خداوند و پیامبر (ص) بوده و چه بسا با هدف حصول وفاق و همدلی و پیوستگی میان مسلمین پس از جریان تلخ جنگ احد بوده باشد. بنابراین بعید نیست که امر به مشورت در این آیه، مخصوص همان مورد باشد و نتواند بر وجوب مشورت در تمامی موارد دلالت کند. دلیل دوم اینکه از آنجاکه بنابر مقتضای ولایت، رعایت مصلحت امت، امری است که به دست ولی امر می‌باشد، اگر هم بپذیریم که این آیه دلالت بر وجوب مشورت ولی امر با عقلای امت می‌کند، باز هم باید قائل شد که در نهایت، ولی امر در تصمیم‌گیری مقید به تبعیت از نظر شورا نیست. زیرا تدبیر امور امت در جهت رعایت مصلحت آنان، اساساً امری است که از جانب شارع مقدس بر عهده حاکم اسلامی قرار گرفته است (مؤمن قمی، ۱۴۲۵ق: ج ۱، ص ۳۱۸-۳۱۹). همان‌گونه که در انتهای آیه شریفه،

تصمیم‌گیری (عزم) و صدور فرمان لازم الاجرا در نهایت تنها در صلاحیت شخص پیامبر اکرم (ص) قرار گرفته است (منتظری، ۱۴۰۹ق: ج ۲، ص ۳۸).

هرچند در خصوص دلالت این آیات شریفه، اتفاق نظر وجود ندارد، لیکن اکنون می‌توان گفت که دو آیه مذکور، لااقل بر سه امر دلالت می‌کند: اول، تأکید و تشویق بر اصل مشورت؛ دوم، مقبولیت مشورت در امر حکومت و امور سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی؛ سوم، ثبوت مشورت در مراحل تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی حکومت اسلامی (جوان آراسته، ۱۳۸۰: ۸۲).

یکی از آیاتی که ممکن است در جهت جواز شراکت در حکومت مورد استناد قرار گیرد، آیه ۳۲ سوره مبارکه طه^۱ است که جریان درخواست حضرت موسی (ع) از خداوند متعال، جهت شرکت دادن جناب هارون در امر دعوت فرعون به دین الهی در آن روایت شده است. به چند دلیل، نمی‌توان این آیه را در این زمینه، مورد استناد قرار داد. دلیل نخست، قرینه‌ای است که در آیه ۲۹ همین سوره^۲ و آیه ۳۵ سوره مبارکه فرقان^۳ - با مضمون واحد - وجود دارد و بر اساس آن، هارون به‌عنوان «وزیر» برای حضرت موسی (ع) ذکر شده است. وزیر به‌معنای معاون و کسی است که دیگری را در انجام کار وی یاری می‌رساند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۸۶۸). بنابراین عبارت‌های به کار رفته در آیات نشانگر این است که حضرت موسی (ع) به‌عنوان پیشوا (رئیس) و هارون به‌عنوان معاون برای ایشان معرفی شده که پیرو آن حضرت در تمامی برنامه‌ها بوده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۱۳، ص ۱۸۹). دلیل دیگر، این است که شریک گرفتن در مقام نبوت خاصه - به‌معنای دریافت وحی الهی - مسئله‌ای نبوده که حضرت موسی (ع) از تنهایی در آن هراس داشته باشد و از خداوند درخواست کند هارون را

۱. «وَأَشْرِكُ فِي أَمْرِي».

۲. «وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي».

۳. «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا».

شریک وی گرداند و ترس او از تنهایی در تبلیغ دین و اداره امور مربوط به نجات بنی اسرائیل و سایر لوازم رسالت بوده است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ج ۱۴، ص ۱۴۷). بنابراین توجه به این نکته ضروری است که آن مقام، شراکت‌بردار نیست و حضرت موسی (ع) نیز قصد شریک گرفتن در آن را نداشته است.

۲.۲. روایات معصومین (ع)

روایات بسیاری در زمینه دعوت به انجام مشورت وجود دارد که به چند مورد، اشاره می‌شود. روایت شده است که پیامبر اکرم (ص) در بسیاری از امور، از یاران خود نظر می‌خواست و می‌فرمود که به من مشورت دهید.^۱ از همان حضرت (ص) روایتی با این مضمون نقل شده است: «هنگامی که زمامداران شما، بهترین شما باشند و ثروتمندان شما، سخاوتمندان شما باشند و امرتان با مشورت انجام گیرد، روی زمین از زیر زمین برای شما بهتر است (بدین معنا که شایسته حیات در این دنیا هستید) ...»^۲ (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ق: ۳۶). روایت نبوی دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد، روایتی با این مضمون است: «هیچ کس با مشورت کردن، بدبخت نشود و هیچ کس با خودرأیی، خوشبخت نشود».^۳ (پاینده، ۱۳۸۲: ۶۸۷).

برخی از روایات دیگری که قابل استناد است، در ادامه ذکر می‌شود. «افراد هیچ قومی مشورت نکردند، مگر اینکه به سوی رشد خود هدایت شدند»^۴ (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ق: ۲۳۳). «هر کس خودرأی باشد، هلاک شود و هر کس با افراد بزرگ مشورت

۱. برای نمونه، در جنگ بدر (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۱۹، ص ۲۱۸) و در جنگ احد (همان: ج ۲۰، ص ۱۲۴) این عبارت از آن حضرت نقل شده است.

۲. «إِذَا كَانَ أَمْرُكُمْ خِيَارَكُمْ وَ أَعْنِيَاؤُكُمْ سُمَخَاءُكُمْ وَ أَمْرُكُمْ شُورَى بَيْنَكُمْ فَظَهَرُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ بَطْنِهَا وَ إِذَا كَانَ أَمْرُكُمْ شِرَارَكُمْ وَ أَعْنِيَاؤُكُمْ بُحْلَاءُكُمْ وَ أَمْرُكُمْ إِلَى نِسَائِكُمْ فَبَطْنُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ ظَهْرِهَا».

۳. «ما شقى عبد قط بمشورة و ما سعد باستغناء برأى».

۴. «مَا تَشَاوَرَوْ قَوْمٌ إِلَّا هُدُوا إِلَى رُشْدِهِمْ».

کند، در عقل آنان شریک شده است»^۱ (شریف الرضی، ۱۴۱۴ق: ۵۰۰). «هیچ تنهایی ای ترسناک‌تر از عجب (خودشگفتی) نیست و هیچ پشتیبانی محکم‌تر از مشورت کردن وجود ندارد»^۲ (برقی، ۱۳۷۱ق: ج ۱، ص ۱۷). «خودرایی، تو را به لغزش (خطا) می‌اندازد و به پرتگاه (نابودی) می‌اندازد»^۳ (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق: ۸۱).

علاوه بر آیات و روایات حضرات معصومین (ع) - یعنی ادله نقلی - در زمینه مطلوبیت انجام مشورت در انجام امور و بر حذر داشتن از خودرایی، می‌توان گفت که عقل نیز بر ترجیح این امر حکم می‌کند و سیره عقلا هم بر آن صحه می‌گذارد.

۳. جمع میان دو دسته ادله

در بند نخست مقاله حاضر، ادله ممنوعیت تمشیت نهادهای مدیریتی حکومت اسلامی به صورت شورایی ذکر شد و در بند دوم، ادله لزوم مشورت در پیشبرد امور بیان گردید. اکنون در بند پایانی، باید میان این دو دسته از ادله که ممکن است از نگاه برخی، معارض با یکدیگر به نظر برسند، جمع کرد و نتیجه را مشخص نمود. در همین راستا، ابتدا حکم تکلیفی (وجوب، استحباب یا اباحه) مشورت در اداره امور جامعه اسلامی باید تبیین گردد. سپس قلمروی جواز مراجعه به مشورت بررسی شود و در نهایت، وضعیت نهادهای شورایی موجود در جمهوری اسلامی ایران مورد مطالعه قرار گیرد.

۳.۱. حکم تکلیفی مشورت در تمشیت امور حکومت اسلامی

در این قسمت، ابتدا باید گفت که ادله عام تشویق مراجعه به مشورت، قادر نیست لزوم شورایی بودن اداره نهادهای اجرایی حکومت را به اثبات برساند. زیرا

۱. «مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ وَ مَنْ شَاوَرَ الرِّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا».

۲. «... لَا وَحْدَةً أَوْحَشَ مِنَ الْعُجْبِ وَلَا مَظَاهِرَةً أَوْثَقَ مِنَ الْمُشَاوَرَةِ».

۳. «الْإِسْتِبْدَادُ بِرَأْيِكَ يَزَلُّكَ وَ يَهْوِكَ فِي الْمَهَاوِي».

همان‌گونه که مشاهده شد، علاوه بر اینکه دلالت آیه ۱۵۹ سوره آل عمران بر وجوب مشورت در امور حکومتی، مورد مناقشه جدی قرار گرفت، ادله روایی - که در بند نخست مقاله ذکر شد - با صراحت، وجود شورا در این نهادها را نفی کرده است. علاوه بر این ادله روایی می‌توان دلایل دیگری جهت نفی ریاست یا مدیریت شورایی، بیان کرد که در ادامه ذکر می‌شود.

در کلام علمای اسلام، ممنوعیت ریاست شورایی، به چشم می‌خورد. این مسئله که وجود دو رهبر بالفعل در زمان واحد در مقام تصدی حکومت، ممکن نیست را شیخ مفید، به نوعی از مسلمات می‌داند و این مسئله که دو خلیفه در رأس یک نظام حکومتی باشد را به‌عنوان امری محال عنوان می‌کند (مفید، ۱۴۱۳ق: ۲۹۰). همچنین برخی دیگر از علما، این امر را مخالف سیره عقلا و سیره متشرعه دانسته‌اند که در اداره کشور به صلاح نیست؛ خصوصاً در مواقع حساس و خطیر که انجام برخی امور، نیازمند وحدت در ریاست یک نهاد اجرایی است (منتظری، ۱۴۰۹ق: ج ۲، ص ۳۷). در نهایت ایشان اعتقاد دارند آنچه که از مفاد روایات تشویق به مشورت برداشت می‌شود، تنها به نوعی توصیه به جمع کردن نظر افراد خبره و صاحب فکر است و بدین معنا نیست که سلطه در دست یک جمع (شورا) قرار بگیرد. بنابراین صدور حکم نافذ و فیصله‌دهنده به اختلاف نظرها و تأیید یک نظر مشخص، پس از اطلاع یافتن از نظرهای مختلف، در صلاحیت شخص ولی است (سند، ۱۳۸۴: ۳۳۷). در عین حال، معتقدند در مسایل مختلف اجتماعی، بررسی تمامی جوانب باید به‌صورت دسته‌جمعی انجام گیرد، اما پس از تصویب، جهت اجرای آن باید اراده واحدی به کار بیفتد. در غیر این صورت، شاهد بروز هرج و مرج خواهیم بود؛ زیرا اجرای یک برنامه به‌وسیله رهبران متعدد، بدون الهام گرفتن از یک سرپرست، با اختلاف و شکست روبه‌رو خواهد شد و بر همین مبناست که امروزه در غالب نقاط دنیا، مشورت به‌صورت جمعی انجام می‌گیرد، اما اجرای آن بر عهده دولتهایی قرار

می‌گیرد که تشکیلات آنها زیر نظر یک نفر اداره می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۳، ص ۱۴۹). لذا با این تفسیر، مشورت، منافاتی با حاکمیت واحد و قاطعیت در مدیریت نخواهد داشت (قرائتی، ۱۳۸۳: ج ۲، ص ۱۸۵). بدین صورت که رهبری و مدیریت شخص واحدی متمرکز باشد و دیگران در امر اداره، با وی همکاری کنند^۱ (همان: ج ۷، ص ۳۴۰).

حتی علمای اهل سنت که امامت را فقط به معنای خلافت و حکومت تعبیر می‌کنند نیز از اینکه دو خلیفه در آن واحد وجود باشد، ابا دارند و وحدت را در امامت، شرط می‌دانند. آنان با استناد به روایت «هنگامی که با دو خلیفه بیعت شد، خلیفه‌ای که بیعت با وی مؤخر بوده را به قتل برسانید»^۲ اعتقاد دارند که وحدت و عدم تعدد در شخص خلیفه، الزامی است (مازندرانی، ۱۳۸۲: ج ۵، ص ۱۴۹). گفتنی است منظور از به قتل رساندن خلیفه مؤخر در این روایت، باطل دانستن دعوت وی به خود و قلمداد کردن او به مثابه کسی است که مرده است (ابن اثیر جزری، ۱۳۶۷: ج ۴، ص ۱۳).

دلایلی نیز اقامه شده که در مقام عمل، مدیریت شورایی را زیر سؤال می‌برد. این دلایل عبارتند از: ۱. امکان نداشتن حصول اکثریت در همه مسایل. بدین معنا که نمی‌توان انتظار داشت در تمامی امور، یک نظر واحد با نظر اکثریت اعضای شورا حاصل شود؛ زیرا چه بسا برداشت‌ها در زمینه‌ای متفاوت باشد و هر کس نظری داشته باشد. ۲. اگر میان اعضای شورا تقسیم کار صورت گیرد و هر بخشی از وظایف یک نهاد بر عهده یکی از اعضا نهاده شود، امکان هماهنگی در مسایل وجود نخواهد داشت و مبانی متفاوت این افراد، موجب تولید برنامه‌ها و تصمیمات متفاوت

۱. طه: ۳۲-۲۹.

۲. «إِذَا بُويعَ الْخَلِيفَتَانِ فَاقْتُلُوا الْآخَرَ مِنْهُمَا».

خواهد شد. ۳. در مواردی که شورا با رأی اکثریت، به یک نظر و جمع‌بندی واحد نرسد، رأی شورا از اعتبار می‌افتد، اختلاف باقی خواهد ماند و فصل الخطاب وجود نخواهد داشت (نوایی، ۱۳۷۸: ۲۳۵).

دومین نکته‌ای که باید در این قسمت بدان اشاره داشت، این است که مشورت به‌طور کلی یک امر مستحب است. در خصوص رئیس یا رهبر یا مدیر در حکومت اسلامی، چنین نیست که مشورت کردن برای وی در تک‌تک امور لازم باشد، بلکه ترک مشورت به‌صورت کلی است که حرام است. یعنی نباید چنین باشد که امام یا مدیر یا رئیسی که سمتی در حکومت اسلامی دارد، هیچ‌گاه در انجام هیچ یک از امور با اهل فن، مشورت نکند؛ زیرا چنین رفتاری نشان‌دهنده جباریت و خودرأیی وی خواهد بود که امری حرام شمرده شده است. استبداد به‌معنای اتخاذ تصمیمات خودسرانه توسط یک فرد بدون توجه به نظر دیگران است که در مقابل مشورت قرار می‌گیرد (دهخدا، ۱۳۸۵: ج ۱، ذیل واژه «استبداد»). آیات ششم و هفتم سوره مبارکه علق^۱ به این نکته اشاره دارند که اگر کسی خود را مستغنی و بی‌نیاز از خداوند متعال و می‌توان گفت بی‌نیاز از هرچه غیر خود اوست (از جمله مشورت با سایر انسان‌ها با هدف بهره‌بردن از اندیشه‌های آنان) پنداشت، همین امر موجب طغیان و سرکشی او و خروج وی از راه عدالت خواهد شد. از جمله آثار منفی استبداد رأی، شکسته شدن شخصیت مردم و افراد زیرمجموعه، متوقف ساختن انگیزه‌ها، افکار و اندیشه‌های مفید، نابود ساختن استعدادها و توانایی‌ها و در نتیجه، از دست رفتن بزرگترین سرمایه‌های انسانی یک ملت است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۳، ص ۱۴۴).

در خصوص سیره حکومتی پیامبر اکرم (ص) نیز باید اذعان داشت که چنین نبوده که ایشان در تمامی تصمیم‌گیری‌ها به مشورت با یاران خود بنشینند و موارد مراجعه

۱. «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّا غَفِي * أَلَمْ يَرَأَ أَنَّهُ اسْتَفْغَى».

آن حضرت به مشورت، چندان هم گسترده نبوده است. پیامبر اکرم (ص) در موارد حیاتی بسیاری، مانند حرکت دادن جیش اُسامه، نصب حضرت علی (ع) به عنوان امام بعد از خود، نوشتن نامه به سران کشورهای اسلامی و در بسیاری از موارد دیگری که رعایت مصلحت عمومی جامعه اسلامی در میان بوده، خود قاطعانه تصمیم می گرفته است (نوایی، ۱۳۷۸: ۲۳۳). در خصوص سیره آن حضرت در جنگ‌ها نیز گزارش شده که در بسیاری از جنگ‌ها در ابتدای حرکت به سمت صحنه نبرد، برنامه جنگ را مخفی نگاه می داشت و در این زمینه، توریه می فرمود (الواقدی، ۱۴۰۹ق: ج ۳، ص ۹۹۰).

بنابراین می توان قائل شد که مراجعه به مشورت در امور اجتماعی که صلاح و فساد آنها کاملاً آشکار نیست و تصمیم گیری در خصوص آن امور نیازمند احاطه به جوانب مختلف موضوع است، بنای عقلا در همه عصرها و سرزمین هاست (روحانی، ۱۳۵۷: ۹۶)؛ اما نمی توان حکم به وجوب مشورت در تمامی این امور را صادر کرد. به علاوه اینکه لازمه مدیریت و رهبری شورایی، آن است که اولاً مشورت واجب باشد؛ ثانیاً اخذ نتیجه مشورت واجب باشد (یعنی مشورت کننده، موظف به انجام رفتار مطابق نظر مشاوران باشد)؛ ثالثاً در هنگام بروز تعارض میان نظر مشورت شونده، اخذ نظر اکثر واجب باشد؛ در حالی که هر سه مورد قابل خدشه است و هیچ یک از این سه گزاره را لزوماً نمی توان معتبر دانست.

۳.۲. قلمروی مراجعه به مشورت

در این بند، قلمروی صلاحیت نهادهای شورایی، یعنی در واقع همان قلمروی جواز مراجعه رییس به مشورت بررسی می شود. در این خصوص نیز باید به آیات و روایات مراجعه کرد. حداکثری ترین برداشتی که می توان از آیه ۱۵۹ سوره مبارکه آل عمران - که پیشتر به آن اشاره شد - داشت، این است که با عنایت به اطلاق واژه

«الأمر»، تشویق به مشورت در آیه را تمامی امور بدانیم. لیکن با تکیه بر قراین عقلی و نقلی قطعی، احکام شرعی و نیز امور جزئی، از شمول دلالت آیه خارج خواهند شد. اگر چنین نمی‌بود، تشریع شریعت توسط شارع مقدس، امری لغو و بیهوده به‌شمار می‌رفت (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ج ۴، ص ۵۷). همچنین ظاهر آیه شریفه، امور نوعیه - یعنی امور اجتماعی - مسلمانان است و امور فردی و خصوصی زندگی افراد را در بر نمی‌گیرد (ارسطا، ۱۳۹۱: ۴۰۱). در خصوص دلالت آیه ۳۸ سوره مبارکه شوری نیز باید گفت با عنایت به وجود قرینه «هم» در عبارت «أمرهم» که اظهار می‌دارد مسلمانان در کارهای خود به مشورت می‌پردازند، شورا صرفاً در شناسایی موضوعات و مصادیق می‌تواند به کار بیاید؛ نه در حیطه احکام شرعی که تنها از وحی (کتاب و سنت) سرچشمه می‌گیرد و کار مردم به‌شمار نمی‌رود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۲۰، ص ۴۶۳).

روایتی از امام علی (ع) نقل شده که ایشان پس از اعتراض طلحه و زبیر که معتقد بودند حضرت باید در انجام امور حکومت با آنان به مشورت بنشیند، سخنی با این مضمون فرموده است: «اگر موضوعی روی دهد که حکم آن در قرآن کریم و سنت بیان نشده باشد و نیازمند مشاوره باشد، در آن زمینه با شما مشورت می‌کنم»^۱ (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۳۲، ص ۲۲). روایت مذکور، بیانگر این است که اساساً هنگامی مجال مشورت بروز می‌یابد که انسان در اتخاذ یک تصمیم، دچار تردید باشد. اما در اموری که تکلیف آنها از پیش مشخص شده و تردیدی وجود نداشته باشد، دیگر مشورت جایگاهی نخواهد داشت (منتظری، ۱۴۰۹ق: ج ۲، ص ۳۳).

۱. «... وَ لَوْ وَقَعَ حُكْمٌ لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ نَبَأُهُ وَ لَا فِي السُّنَّةِ يُرْهَانُهُ وَ اخْتِيجَ إِلَى الْمُشَاوَرَةِ فِيهِ لَشَاوَرْتُكُمْ فِيهِ».

بنابراین هیچ کس نمی‌تواند با تمسک به مشورت و مطلوب بودن انجام مشورت به نحو عام، امری خلاف دستورات شرعی و احکام الهی، تصمیمی برخلاف آموزه‌های شرع مقدس اتخاذ کند (کعبی، ۱۳۹۴: ۱۸۴). این ممنوعیت، در خصوص حاکمان اسلامی که خود، مسئول اجرای شریعت در جامعه هستند، با تأکید بیشتری جاری است.^۱ البته در محدوده تطبیق احکام کلی بر موارد جزئی، قطعاً مشورت کردن - که به نوعی کارشناسی محسوب می‌شود - امری مطلوب به‌شمار می‌رود و نتیجه این مشورت‌ها می‌تواند در قالب قوانین و مقررات تبلور یابد (موسوی خلخالی، ۱۴۲۲ق: ۶۷۰). همان‌طور که موارد مشورت پیامبر اکرم (ص) فقط در طرز اجرای قانون و تطبیق (اجرای) احکام الهی بود. یعنی آن حضرت (ص) فقط در خصوص چگونگی اجرای مطلوب قوانین شریعت، نظر اصحاب را جویا می‌شدند؛ نه در خصوص نفس قانون‌گذاری (ارسطا، ۱۳۹۱: ۴۲۳). محدوده دیگری که مشورت می‌تواند راهگشا باشد، اموری در اداره کشور است که خود آن‌ها به اعتبار عنوان خود، ظاهراً در شریعت حکمی ندارد و شریعت نسبت به آن‌ها سکوت کرده است.^۲ در این دسته از امور، حکومت اسلامی باید کاری که موافق مصلحت نظام اسلام باشد را تشخیص دهد و اجرایی سازد. حکومت جهت تشخیص این مصلحت، باید به مشاوره با صاحب‌نظران بنشیند (روحانی، ۱۳۵۷: ۹۳).

مبنای مراجعه به مشورت در حیطه سکوت شرع، روایتی نبوی است. از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که در پاسخ به پرسش امیرالمؤمنین (ع) مبنی بر اینکه «اگر

۱. در زمینه مسئولیت حاکمان اسلامی در خصوص اجرای شریعت در جامعه، ر.ک: اسماعیلی، محسن و سید محمد میرلوحی، (۱۳۹۷)، «اصل فوریت اجرای شریعت توسط حاکمان و استثنائات آن بر پایه آیات و روایات»، پژوهش‌نامه قرآن و حدیث، شماره ۲۳، ص ۹۷-۱۱۷.

۲. این حیطه را شهید صدر (ره) منطقه الفراغ می‌نامد. جهت مطالعه بیشتر، ر.ک: صدر، سید محمدباقر، (۱۴۰۸ق)، إقتصادنا، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ص ۶۸۰-۶۸۱.

کاری برای ما پیش آمد که حکم آن در آیه‌ای از قرآن نازل نشده بود و از شما نیز چیزی در این باره نشنیده بودیم، چه باید کنیم؟» فرموده‌اند: «در این صورت عابدان امت را جمع کرده و آن امر را میان خود به مشورت بگذارید و براساس رأی یک نفر عمل نکنید» (سیوطی، ۱۴۰۴ق: ج ۶، ص ۱۰).^۱ با کنار هم قرار دادن روایاتی که پیشتر ذکر شد و روایت اخیر، می‌توان به این نتیجه دست یافت که در حکومت اسلامی، تکلیف اموری که نیاز به تصمیم‌گیری دارد، ابتدا باید با مراجعه به قرآن و سنت مشخص شود و در صورت نیافتن حکم مسئله در آن دو منبع، می‌توان بحث مشورت را مطرح ساخت (کعبی، ۱۳۹۴: ۱۸۵).

ملاحظه دیگر این که نتیجه مشورت نباید مخالف شریعت باشد و چنین نتیجه خلاف شرع را نمی‌توان به اجرا گذارد (شمس‌الدین، ۱۴۱۲ق: ۱۰۹). ادله بیان‌کننده مطلوبیت مشورت در اسلام نیز بدین معنا نیست که هر نتیجه‌ای که از مشورت حاصل شود، از منظر اسلام مطلوب باشد (کعبی، ۱۳۹۴: ۱۸۵).

ملاحظه دیگری که باید در خصوص مشورت در نظر داشت، این است که باید مشورت را - به عنوان امری مطلوب نزد شارع مقدس - در کنار سایر دستورهای اسلام در نظر داشت (عمید زنجانی، ۱۴۲۱ق: ج ۱، ص ۲۲۶). یکی از مواردی که باید مورد توجه قرار داد، بحث ولایت است. در نگاه اسلام، ولی است که مسئول اصلی هدایت جامعه می‌باشد و باید فصل الخطاب و سخن لازم الاجرای نهایی را صادر

۱. شایان ذکر است که این حدیث از طریق اهل سنت روایت شده و در روایات معتبر شیعه، خلاف این مضمون وجود دارد که تحت عنوان جامعیت شریعت یا عناوین مشابه آن مطرح می‌شود که بر این اساس، حکم تمامی امور در کتاب و سنت بیان شده و هیچ چیزی، مهم‌ل گذاشته نشده است. جهت مطالعه بیشتر در این زمینه، رک: میرلوحی، سید محمدحسین و محسن اسماعیلی، (۱۳۹۵)، «آثار پذیرش قاعده نفی خلو در نظام قانونگذاری ایران»، پژوهش‌نامه حقوق اسلامی، سال هفدهم، شماره دوم، ص ۷۵-۹۷.

کند.^۱ روایت شده که پیامبر اکرم (ص) پس از مشورت با اصحاب، خود بود که تصمیم نهایی را اتخاذ می‌فرمود^۲ (حر عاملی، ۱۴۰۹ق: ج ۱۲، ص ۴۴). امیرالمؤمنین (ع) نیز به ابن عباس امر فرمود: «بر توست که به من مشورت دهی؛ پس هنگامی که با نظر تو مخالفت کردم، از من اطاعت کن»^۳ (همان: ص ۴۵).

۳.۳. ماهیت نهادهای شورایی در جمهوری اسلامی ایران

مشورت در جمهوری اسلامی ایران، در قالب ایجاد نهادهای شورایی، نهادینه شده است. عمده این نهادها به موجب اصل هفتم قانون اساسی^۴ رسمیت یافته‌اند. در خصوص ماهیت نهادهای مذکور، نمی‌توان حکم واحدی را برای تمامی آن‌ها صادر کرد و باید به تفکیک، آن‌ها را مورد مطالعه قرار داد.

مجلس شورای اسلامی که دو وظیفه نظارت و قانون‌گذاری را بر عهده دارد (هاشمی، ۱۳۹۳: ج ۲، ص ۱۳۲)، یک نهاد تصمیم‌گیر در کشور است که تصمیمات لازم‌الاجرا اتخاذ می‌کند. در اینجا لازم است به تفاوت میان «تصمیم‌گیری» و «تصمیم‌سازی» اشاره داشت. شورا در تصمیم‌گیری، بدین معناست که شورا به‌عنوان یک مقام صادرکننده دستور، جایگزین مدیریت فردی و عهده‌دار مسئولیت‌های یک فرد شود. شورای در تصمیم‌سازی، در جایی است که شورا به‌عنوان بازوی مدیریت، مغز متفکر، تولیدکننده اندیشه‌ها و ارشادکننده یک مدیر باشد (عمید زنجانی،

۱. این معنا از آیه ۳۶ سوره مبارکه احزاب قابل استنباط است: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا».

۲. «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ يَسْتَشِيرُ أَصْحَابَهُ ثُمَّ يَعْزِمُ عَلَى مَا يُرِيدُ».

۳. «عَلَيْكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ فَإِذَا خَالَفْتُكَ فَأُطِيعَنِي».

۴. «طبق دستور قرآن کریم: "و امرهم شوری بینهم" و "شاوهم فی الامر" شوراها، مجلس شورای اسلامی، شورای استان، شهرستان، شهر، محل، بخش، روستا و نظایر اینها از ارکان تصمیم‌گیری و اداره امور کشورند. موارد، طرز تشکیل و حدود اختیارات و وظایف شوراها را این قانون و قوانین ناشی از آن معین می‌کند».

۱۴۲۱ق: ج ۱، ص ۲۲۳). یکی از مبانی صلاحیت مجلس شورای اسلامی در تصمیم‌گیری در موضوعات مختلف، این است که مجلس مذکور، نماینده عرف و صالح برای تعیین مصادیق و موضوعات احکام است و به‌همین دلیل باید گفت که حاکم اسلامی نیز در این دسته از امور، ملزم به تبعیت از نظر کارشناسی این نهاد شورایی است (سند، ۱۳۸۴: ۳۲۲).^۱

شوراهای محلی که در اصل ۱۰۰ قانون اساسی به آن‌ها اشاره شده و وظایف آنها عمدتاً به طور مشخص در قانون تشکیلات شوراهای اسلامی کشوری مصوب ۱۳۶۱/۹/۱ ذکر شده است، فعالیت‌هایی غالباً از جنس تصمیم‌سازی و بعضاً تصمیم‌گیری دارند.

نهاد شورایی دیگری که در اصل ۱۱۲ قانون اساسی به رسمیت شناخته شده، مجمع تشخیص مصلحت نظام است. برخی وظایف این نهاد، از جنس تصمیم‌سازی (تنها مشاوره دادن به رهبری و اتخاذ تصمیم مقتضی توسط شخص رهبر) و برخی وظایف آن از جنس تصمیم‌گیری (تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام نظر شورای نگهبان را تأمین نکند) است.

شورای عالی امنیت ملی که به‌موجب اصل ۱۷۶ قانون اساسی ایجاد شده است نیز یک نهاد شورایی در جمهوری اسلامی ایران به‌شمار می‌رود. از آنجا که مصوبات شورای مذکور پس از تأیید مقام رهبری قابل اجراست، باید آن را یک نهاد مشورتی تصمیم‌ساز قلمداد کرد.

۱. البته در خصوص قلمروی صلاحیت مجلس شورای اسلامی در تقنین، اختلاف نظرهایی وجود دارد. در این زمینه، رک: میرلوحی، سید محمد (۱۳۹۷)، قلمرو و فرایند تبدیل شریعت به قانون؛ با مطالعه موردی نظام حقوقی ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده معارف اسلامی و حقوق دانشگاه امام صادق (ع).

با بررسی برخی نهادهای عمده شورایی در جمهوری اسلامی ایران، روشن شد که این شوراهای با آنچه که می‌توان به‌عنوان «مدیریت شورایی» از آن یاد کرد، متفاوت هستند. این نهادها صلاحیت‌هایی در زمینه تصمیم‌گیری یا تصمیم‌سازی دارند و انجام امور اجرایی در راستای اجرای مصوبات این شوراهای، حسب مورد بر عهده شخصی است که مسئولیت قانونی آن را بر عهده دارد. برای نمونه، شورای شهر، تنها شهردار را انتخاب می‌کند و شهردار است که در قالب مدیریت فردی، امور شهر را به سامان می‌رساند. بنابراین قاعده‌گذاری و مصلحت‌اندیشی می‌تواند بر عهده یک شورا باشد اما مدیریت اجرایی باید به‌صورت متمرکز در دست یک فرد قرار گیرد (خامنه‌ای، ۱۳۷۷).

نتیجه

حکومت اسلامی، حکومتی است که ساختارها و نهادهای آن برآمده از آموزه‌های شریعت اسلام باشد. این شریعت جامع و جاودانه، در خصوص اداره فردی یا شورایی نهادهای حکومتی نیز اظهار نظر کرده است. برخی با تکیه بر ادله لزوم مراجعه به مشورت در تمامی امور، قائل به جواز یا وجوب اداره این نهادها به‌صورت شورایی هستند. لیکن با عنایت به ادله‌ای که در ردّ استدلال ایشان اقامه می‌شود و همچنین ادله نقلی و عقلی، به نظر می‌رسد مدیریت نهادهای اجرایی باید در یک شخص واحد متمرکز باشد. برخی از این ادله عبارتند از روایاتی که وجود دو امام ناطق در یک زمان را نفی می‌کنند؛ روایاتی که نشان می‌دهند حضرات معصومین (ع) در زمان واحد، دو نفر را به‌عنوان رئیس در امر واحدی قرار نمی‌دادند؛ همچنین سیره عملی ایشان (ع) که هیچ‌گاه جامعه را به‌صورت شورایی اداره نفرمودند. آنچه با استناد به آیات و روایات تشویق‌کننده به مشورت می‌توان دریافت، این است که فردی که زمام اداره نهادی در حکومت اسلامی را بر عهده دارد، موظف است که در

جهت دوری از استبداد به‌رأی، از مشورت با دیگران روی‌گردان نباشد و به‌طور کامل، آن را کنار نگذارد؛ نه اینکه واجب باشد در انجام تمامی امور به مشورت روی بیاورد و نه اینکه نهادهای مذکور به نحو شورایی اداره شوند. بررسی ماهوی نهادهای شورایی در جمهوری اسلامی ایران نیز به این نتیجه رهنمون می‌شود که نهادهای مذکور، صلاحیت‌هایی در تصمیم‌گیری یا تصمیم‌سازی دارند و نباید آن‌ها را نوعی «مدیریت شورایی» در امور اجرایی قلمداد کرد.

منابع

قرآن کریم.

۱. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبئه الله، (۱۴۰۴ق)، شرح نهج البلاغه لابن أبی الحدید، ج ۱۹، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
۲. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، (۱۳۶۷)، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۴، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ چهارم.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۸۵ق)، علل الشرائع، ج ۱، قم: کتابفروشی داوری.
۴. _____، (۱۳۹۵ق)، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، تهران: اسلامی، چاپ دوم.
۵. ابن حیون مغربی، نعمان بن محمد، (۱۴۰۹ق)، شرح الأخبار فی فضائل الأئمه الأطهار (ع)، قم: جامعه مدرسین.
۶. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، (۱۴۰۴ق)، تحف العقول، قم: جامعه مدرسین، چاپ دوم.
۷. ارسطا، محمدجواد، (۱۳۹۱)، نگاهی به مبانی تحلیلی نظام جمهوری اسلامی ایران، قم: مؤسسه بوستان کتاب، چاپ سوم.
۸. برقی، احمد بن محمد بن خالد، (۱۳۷۱ق)، المحاسن، قم: دار الکتب الإسلامیه، چاپ دوم.
۹. پاینده، ابوالقاسم (۱۳۸۲)، نهج الفصاحه، تهران: دنیای دانش، چاپ چهارم.
۱۰. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، (۱۴۱۰ق)، غرر الحکم و درر الکلم، قم: دار الکتب الإسلامیه، چاپ دوم.
۱۱. جوان آراسته، حسین، (۱۳۸۰)، «مبانی حاکمیت در قانون اساسی»، حکومت اسلامی، سال ششم، شماره ۲۱.
۱۲. حر عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعه، ج ۱۲، قم: مؤسسه آل البيت (ع).

۱۳. حسینی شیرازی، سید صادق، (۱۳۸۵)، اسلام و سیاست، ترجمه حمیدرضا شیخی، قم: سلسله.
۱۴. حسینی شیرازی، محمد، (۱۳۸۷)، شورا در اسلام، ترجمه علی خنیفرزاده، قم: یاس زهرا (ع).
۱۵. خامنه‌ای، سید علی، (۱۳۷۷)، «بیانات در جلسه پرسش و پاسخ مدیران مسئول و سردبیران نشریات دانشجویی؛ ۱۳۷۷/۱۲/۴»، دسترسی از طریق <http://farsi.khamenei.ir/speech?content?id=7571> بازدید در ۱۳۹۷/۱۲/۲.
۱۶. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۸۵)، لغت نامه دهخدا، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران.
۱۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، مفردات ألفاظ القرآن، لبنان: دار العلم.
۱۸. روحانی، محمدصادق (۱۳۵۷)، نظام حکومت در اسلام، قم: مکتبه الإمام الصادق (ع).
۱۹. سند، محمد (۱۳۸۴)، اسس النظام السياسی عند الإمامیه، قم: مدین.
۲۰. سیوطی، جلال الدین، (۱۴۰۴ق)، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۶، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۲۱. شریف الرضی، محمدبن حسین، (۱۴۱۴ق)، نهج البلاغه، قم: هجرت.
۲۲. شمس الدین، محمد مهدی (۱۴۱۲ق)، فی الاجتماع السياسی الاسلامی، بیروت: المؤسسه الدولیه للدراسات و النشر.
۲۳. صفار، محمدبن حسن، (۱۴۰۴ق)، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد، ج ۱، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ دوم.
۲۴. طباطبایی، سید محمدحسین، (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴ و ۱۴، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسين حوزه علمیه قم، چاپ پنجم.
۲۵. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۹۰ق)، إعلام الوری بأعلام الهدی، تهران: اسلامیه، چاپ سوم.
۲۶. طوسی، محمدبن الحسن، (۱۴۱۴ق)، الأمالی، قم: دار الثقافه.

۲۷. عاملی، سید جعفر مرتضی، (۱۳۸۹)، الصحيح من سيرة الإمام علی (ع)، ج ۳۸، قم: آیام.
۲۸. عزیزی، سید مجتبی و میلاد قطبی، (۱۳۹۱)، «بررسی مقایسه‌ای اندیشه تفکیک قوا با هنجارهای حکومتی امیرالمؤمنین (ع)»، مطالعات حقوقی دولت اسلامی، سال اول، شماره ۲.
۲۹. علم الهدی، علی بن حسین، (۱۳۷۷ق)، تنزیه الأنبياء عليهم السلام، قم: دار الشریف الرضی.
۳۰. عمید زنجانی، عباس علی، (۱۴۲۱ق)، فقه سیاسی، ج ۳ و ۴، تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم.
۳۱. قرائتی، محسن (۱۳۸۳)، تفسیر نور، ج ۲ و ۷، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، چاپ یازدهم.
۳۲. قمی، علی بن ابراهیم، (۱۴۰۴ق)، تفسیر القمی، ج ۲، قم: دار الکتب، چاپ سوم.
۳۳. کعبی، عباس، (۱۳۹۴)، مبانی حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: بسیج دانشجویی دانشگاه امام صادق (ع).
۳۴. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، الکافی، ج ۱، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم.
۳۵. گیلانی، ابوالقاسم، (۱۳۷۸ق)، قوانین الأصول، ج ۱، قم: کتابفروشی علمیه اسلامیة.
۳۶. مازندرانی، محمد صالح بن احمد، (۱۳۸۲ق)، شرح الکافی - الأصول و الروضة، تهران: المكتبة الإسلامية.
۳۷. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار، ج ۲۵ و ۳۲ و ۴۴ و ۶۹، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم.
۳۸. _____، (۱۴۰۴ق)، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۵، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ دوم.
۳۹. مصطفوی، حسن (۱۴۰۲ق)، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۶، تهران: مرکز الكتاب للترجمة و النشر.

۴۰. مفید، محمد بن محمد، (۱۴۱۳ق)، الفصول المختارة، قم: کنگره شیخ مفید.
۴۱. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، ج ۳ و ۳ و ۲۰، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
۴۲. منتظری (نجف آبادی)، حسین علی (۱۴۰۹ق)، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیه، ج ۲، قم: نشر تفکر، چاپ دوم.
۴۳. موسوی خلخالی، سید محمد مهدی (۱۴۲۲ق)، حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه، ترجمه جعفر الهادی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۴. مؤمن قمی، محمد (۱۴۲۵ق)، الولایة الإلهیة الإسلامیة أو الحكومة الإسلامیة، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۵. نوابی، علی اکبر (۱۳۷۸)، «ولایت و قدرت حاکم اسلامی»، اندیشه حوزه، شماره ۱۷.
۴۶. نوری، حسین بن محمد تقی، (۱۴۰۸ق)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۱، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
۴۷. الواقدی، محمد بن عمر، (۱۴۰۹ق)، المغازی، ج ۳، بیروت: مؤسسه الأعلمی، چاپ سوم.
۴۸. هاشمی، سید محمد، (۱۳۹۳)، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، تهران: میزان، چاپ ۲۵.
۴۹. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، (۱۴۰۰ق)، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، ج ۲۱، ترجمه حسن حسن زاده آملی و محمد باقر کمره ای، تهران: مکتبه الإسلامیه، چاپ چهارم.
۵۰. هلالی، سلیم بن قیس، (۱۴۰۵ق)، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، قم: الهادی.